

**ارزیابی گزاره‌های تاریخی در تعامل با فقه و کلام  
در گفت و گوی علمی با استاد محمد هادی یوسفی غروی**



اشاره

تاریخ به صورت عام، و تاریخ اسلام به گونه‌ای که شاخه‌ای از تاریخ است - به طور خاص مثل هر علم و رشته‌ای، یک سلسله اصول و مبانی نظری دارد که توجه به آن‌ها در مطالعات تاریخی بسیار رهنما و مؤثر است. آگاهی از دیدگاه صاحب نظران در این باره می‌تواند به روشن شدن این مبانی کمک نماید. هر چند ممکن است گاهی اتفاق نظر وجود نداشته باشد. در این گفت و گوی علمی، دیدگاه استاد محترم **حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمد هادی یوسفی غروی**، پژوهشگر تاریخ اسلام، ارائه شده است.

نگاه نشریه: چه عوامل و کاستی‌هایی شما را به نگارش کتاب *موسوعة التاريخ الاسلامی* (که به فارسی به نام *تاریخ تحقیقی اسلام*) ترجمه شده واداشت؟  
\* استاد: آخرین کتاب‌هایی که به عنوان تاریخ اسلام از دیدگاه شیعی و حوزوی نوشته شده بودند، خالی از برخی اشکالات (قصور یا تقصیر) نبودند، چنان‌که نویسندگان این آثار، خود در مقدمه آن‌ها، به این کاستی‌ها اشاره کرده بودند (که البته أحياناً تعدادشان بیش از موارد اشاره

آن‌ها بود.) از این رو، به نظر می‌رسید که از باب «کم ترک الاول للآخر» هنوز زمینه کار وجود دارد و از جهات متعدد، احتیاج به اعاده نظر و بررسی بیشتر دارد و این گونه نیست که حرف آخر را زده باشند. این معنی را به صورت خلاصه می‌توان در چهار بند تلخیص کرد:

۱. همچنان‌که می‌دانید، در این اواخر مرسوم گردیده که آنچه در زمینه تاریخ کار می‌شود، بیشتر جنبه تحلیلی داشته باشد، حال آنکه روش اصولی در تحلیل تاریخی این است که نخست، یک متن تاریخی - تحقیقی انتخاب و اساس (اصل) و پایه قرار داده شود و سپس تحلیل‌ها (فروع) بر آن اساس استوار شود؛ چیزی که در آثار - به اصطلاح - تحلیلی اخیر، به چشم نمی‌خورد؛ یعنی در واقع، بدون تحقیق قبلی، با مد نظر قرار دادن مقداری ارسال مسلمات یا مفروض عنده گرفتن یک قضیه یا اعتماد به یک متن متداول یا دم دست که شهرت بیشتری داشته - هرچند شهرت مجالسی نه شهرت منبعی - به تحلیل می‌پردازند، در حالی که ابتدا باید مبنای این تحلیل، تحقیق شود و سپس نوبت تحلیل برسد. این نقص، نقص کمی نبود از این رو، به نظرم رسید که با تدوین موسوعة التاريخ الاسلامی اصلاح شود.

۲. نقص دیگر سایر منابع این بود که از یک متن شسته و رفته تحقیقی بر اساس روایت شیعه در مورد تاریخ اسلام برخوردار نبودند. غالباً سایر منابع شیعی، روایات تاریخی را به صورت تلخیص یا نقل به معنا و مضمون بیان می‌کردند. در حقیقت، در ابتدای مباحث، کمی به تلخیص محتوا تمسک کرده سپس وارد مباحث تحلیلی بر اساس منقولات قبلی می‌شدند.

۳. در بسیاری از موارد، این تحلیل‌ها و نقد و بررسی‌ها از قلمرو تاریخ بیرون می‌رفت؛ یعنی علی‌رغم اینکه کتاب، کتاب تاریخی بود و طبیعتاً می‌بایست مناقشات مطرح شده در آن، حول محور تاریخ شکل می‌گرفت، خلاف آن عمل می‌شد، به گونه‌ای که ناگاه مناقشات کلامی و عقیدتی شیعه با سایر مذاهب اسلامی محور بحث قرار می‌گرفت. این هم احتیاج به یک جدا سازی داشت که در موسوعه شکل گرفت.

۴. در نقل به مضمون‌ها، چند جهت رعایت نشده بود:

اول اینکه پیش از تشیع لازم در منابع شیعه، به منابع دیگران ارجاع می‌شد، در حالی که تا زمانی که نقلی از شیعه وجود دارد - البته نقلی که از یک منبع قابل اعتماد و شایسته باشد نه

هر نوشته‌ای - به طور طبیعی اتکای به آن مقدم است. بله، اگر سعی و تتبع کردیم و منابع را استقصا نمودیم ولی به هیچ نقلی از منابع شیعه دست نیافتیم آن وقت به ناچار باید سراغ سایر منابع برویم.

دوم اینکه در مراجعه به منابع غیر شیعه نیز لازم بود ابتدا دسته بندی صورت می‌گرفت و منقولات مشابه، باهم مقایسه می‌شدند، اما غالباً این نکته رعایت نمی‌شد، بلکه بدون سعی و دقت و تقسیم بندی منابع به دست اول و دوم، به یکی از نقل‌ها تمسک می‌شد؛ یعنی با وجود منابع اقدم و اقوم، از منابع دست دوم و متأخر و ضعیف نقل می‌شد.

(۷)

نکته سوم اینکه در ارجاعات، بر اساس یک روش علمی و منطقی عمل نمی‌شد، بلکه به صورت حساب نشده، منابع به دنبال هم ردیف می‌شدند، در حالی که در ارجاعات با وجود منابع شیعی، متقدم، اصلی و قوییم، نقل از منابع غیر شیعی، متأخر، فرعی و ضعیف امری بیهوده، غیر فنی و غیر علمی است؛ به تعبیر حوزوی، به مثابه « ضمّ حجر الی الانسان » است. بله، گاه نقل از یک منبع فرعی به دنبال یک منبع اصلی به عنوان مؤید لازم است و این در صورتی است که در صحیح استناد به آن منبع اصلی تردیدی وجود داشته باشد. در این صورت، استناد به یک منبع فرعی که نویسنده آن محقق مورد اعتماد یا مورد وثوق و مشهور است، یعنی شهرت علمی دارد و به آن مطلب منبع مذکور استناد نموده، می‌تواند مؤید خوبی برای صحت استناد به آن منبع باشد. اما بسیاری از آثار جدید این ویژگی را ندارند. نقص‌های مزبور که در آخرین نوشته‌های شیعی به چشم می‌خورند، کار جدیدی را می‌طلبید، تا منبع جامعی بر محوریت منقولات شیعی نوشته شود.

آخرین تلاشی که در این زمینه صورت گرفته، تلاش علامه مجلسی در بحار الانوار بود، ولی سیصد سال از زمان تألیف بحار الانوار گذشته و در این فاصله بسیاری از منابع شیعی که در آن زمان در دست نبودند به دست آمده‌اند. به علاوه، بسیاری از منابع بعدها تحقیق شدند که در آن زمان تحقیق نشده بودند. از این رو، علامه مجلسی از سر ناچاری در بسیاری از موارد، منابع متقارب با شیعه را که ضد شیعه (ناصبی) نبوده‌اند، جایگزین فقدان نصوص شیعه کرده است. نکته دیگر اینکه در بحار الانوار وقایع بر اساس زمان وقوع آن‌ها نقل نشده‌اند، از این رو،

تسلسل دقیق تاریخی در آن رعایت نشده است. در بحار، روایات تاریخ به صورت باب بندی و موضوع بندی شده در فصول مختلف آمده‌اند، که در این باب بندی‌ها در بسیاری از موارد ترتیب تاریخی در گزارش‌های تاریخی رعایت نشده است.

البته تلاش علامه مجلسی آخرین تلاش در تدوین تاریخ شیعی نیست، دیگران هم تلاش‌هایی داشته‌اند ولی بحارالانوار را به عنوان نمونه ذکر کردیم. در سال‌های اخیر، کار برادر محترم جناب آقای سید جعفر مرتضی [عاملی] در الصحیح من سیرة النبی الاعظم مصداق دیگری از این تلاش‌هاست.

نکته نشریه: از منظر شما روش تحقیق مطلوب و قابل اعتماد در تاریخ چیست و روش استناد روایی تا چه حد ما را به واقعیت‌های تاریخی می‌رساند؟

\* استاد: من در تقسیم بندی روش‌ها چندان توجهی به روش‌های اصطلاحی ندارم، از این رو، خوب است پاسخ قسمت اول سؤال را در خلال پاسخ قسمت دوم سؤال بیان کنیم؛ یعنی ببینیم روش استناد روایی تا چه حد ما را به واقعیت‌های تاریخی می‌رساند؟ طبعاً در حوزه تاریخ اسلام کسی که در صدد یافتن واقعیت‌های تاریخی است و می‌خواهد از طریق دیدگاه شیعه به حقایق تاریخی دست پیدا کند باید حتماً روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام را ملاحظه کند. البته این به معنای غفلت از قرآن کریم نیست، بی‌گمان در درجه اول باید به اشارات تاریخی قرآن مراجعه شود که متأسفانه در متون تاریخ اسلام حتی متون شیعی از آن غفلت شده است. در کنار اشارات تاریخی قرآن، اخبار اهل بیت علیهم‌السلام در درجه نخست باید مورد توجه قرار بگیرد.

اما اخبار امامان علیهم‌السلام مانند اخبار سایر منابع باید مورد بررسی قرار بگیرد و معلوم شود تا چه حد آن‌ها با منقولات سایر منابع و اعتبارات تاریخی، هم‌خوانی دارد؛ یعنی باید اخبار ائمه علیهم‌السلام با مسلمات تاریخ سنجیده شود و توجه شود که بین آن‌ها تضاد و تقابل و یا تخالفی وجود نداشته باشد. البته طبیعی است که روایات اهل بیت علیهم‌السلام مانند گزارش‌های منابع دیگر در قسمت‌هایی با آن هم‌خوانی داشته باشد، اما ممکن است در برخی موارد، با مسلمات تاریخی تباین و یا تفاوت داشته باشد. مقصود از مسلمات، یقینات و قطعیات تاریخی است که البته این‌جا مقصود از یقینات و قطعیات به این معنا نیست که احتمال خلاف در آن راه پیدا

نکند. در تاریخ، آن اموری در خد مسلمات، قطعی و یقینی تلقی می‌شود که مورد وثوق و اطمینان قرار گرفته است. به هر حال، اخبار و روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز باید بررسی شود، حتی ظاهر آیات قرآن کریم در جایی که با حقایق مسلم و یا معارف قطعی و وجدانی تعارض پیدا می‌کند و اخذ به ظاهر آن‌ها با براهین قطعی جور نمی‌آید، حمل بر اقرب مجازات می‌شود. اساساً در مباحث الفاظ علم اصول داریم که اگر لفظی ظاهرش قابل اخذ نباشد به ناچار باید از ظاهر رفع ید کرد و آن را بر اقرب مجازات حمل نمود. مثلاً، اگر به ظاهر آیاتی همچون «الرحمن علی العرش استوی» و یا «و جاء ربک و الملك صفاً صفاً» تمسک کنیم، باید قایل به جسمانیت خداوند و ملائکه شویم. پس به ناچار باید بر یک معنای مجازی حمل کنیم، چرا که در غیر این صورت با مبانی فلسفی و کلامی اسلام سازگار نخواهد بود. اتفاقاً حنبلی‌ها و شاخه افراطی آن‌ها (وهابی‌ها) به شیعه اشکال می‌کنند که شما اهل توجیه و تأویل قرآن هستید، ولی پاسخ ما این است که شما که توجیه و تأویل نمی‌کنید با این آیات شریفه چه می‌کنید؟ آیا واقعاً قایل به تجسیم خدا می‌شوید؟ بنابراین، وقتی ما در آیات قرآن مجید گاه از روی ناچاری از ظواهر دست می‌کشیم و حقیقتاً معنای مجازی را مقصود خداوند می‌شماریم، توجیه و تأویل اخبار ائمه علیهم‌السلام در صورت عدم امکان اخذ ظاهر آن‌ها، امری ممکن و طبیعی است.

بنابراین، روش تحقیق مطلوب در تاریخ اسلام این است که مجموعه منابع در هر حادثه‌ای، ابتدا منابع شیعی و سپس سایر منابع، ملاحظه شود تا جو متسالم علیه تاریخی به دست بیاید، آن‌گاه مؤیدات و منافیات آن مورد بررسی قرار بگیرد. اگر مؤیدات داشت - مثلاً، روایتی آن را تأیید می‌کرد - طبعاً همان رجحان پیدا می‌کند و اگر روایتی موافق و یا مخالف نبود، به محصول بررسی مجموعه منابع قابل وثوق و اعتماد و اطمینان استناد می‌شود.

این نکته را هم باید توجه داشت که بعضی از قطعه‌های تاریخی از طریق تفسیر به دست می‌آید، که البته مربوط به تاریخ صدر اسلام و سیره نبوی است، وگرنه قرآن و اخبار تفسیری و کتب تفسیر پس از عصر نبوی بحث نمی‌کند.

نکته نشریه: آیا مستندهای تاریخی مثل مستندهای فقهی هستند؟ آیا آن‌ها حکم واحدی دارند؟ به عبارت دیگر، آیا ملاک‌ها در استناد فقهی با ملاک‌ها در استناد تاریخی یکی است؟

\* استاد: یکی نیست؛ چرا که عمده فقه ناظر به حلال و حرام یا واجب و حرام است؛ یعنی مسائل فقه بیشتر ناظر به احکام الزامی اسلام است و احکام اسلامی دارای اهمیت خاصی است. بدین روی، تا برای فقیه علم و یا حجت در مسئله پیدا نشود نمی‌تواند فتوای بدون علم و حجت بدهد. ولی در مسائل تاریخی، ملاک نقل وقایع و حتی تبثی و التزام به یک واقعه و یا نقل تاریخی ملاک عرفی است. البته ملاک‌های عرفی در این جا به معنای بی‌ملاکی و بی‌مبالاتی به ملاک‌های علمی نیست، بلکه این خود نوعی ملاک علمی است که ما نام آن را «تجمیع قراین» می‌گذاریم. در فقه نیز داریم که اگر قاضی از تجمیع قراین، اندک اندک به یک حد اعتماد و اطمینان رسید می‌تواند به مقتضای این اعتماد و اطمینان حکم کند. این مسئله یک مسئله کلی است، خیلی از جاها می‌توانیم بر اساس این قاعده عمل کنیم. به، در احکام شرعی هم اگر برای یک مجتهد در یک حکمی تجمیع قراین به حد علم رسید، او بی‌تنبه و بین الله حجت پیدا می‌کند برای اینکه فتوا بدهد. البته در فقه چون اصل در احکام برائت است، یعنی اصل اولی عدم ثبوت حکم است مگر آنکه دلیلی برای اثبات حکم داشته باشیم، اثبات حکم بر اساس تجمیع قراین مؤونه بیشتری می‌برد؛ چون در مقابلش اصل برائت قرار دارد. اما در مسائل تاریخی چنین اصلی وجود ندارد. آری ممکن است کسی بگوید که این جا اصالت عدم هر چیزی، جاری است و اصالت عدم مطلق را می‌توانیم به عنوان یک مانع و معارض تجمیع قراین مطرح کنیم؛ یعنی می‌گوییم شک داریم چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده یا نیفتاده؟ اما این اصل (اصل عدم حدوث) یک اصل عقلایی نیست و عقلا چنین اصلی را جریان نمی‌دهند. عرف در چنین مسائلی ذهنش به اصالت عدم نمی‌رود. بلکه عرف بررسی می‌کند که آیا قراین موجود در حدی هست که با آن بتوان وقوع یک حادثه تاریخی را اثبات کند و در مقابل شبهه‌ها و تردیدهای احتمالی در مورد وقوع آن مقاومت کند یا خیر؟ بنابراین، بین مستندات تاریخی و مستندات فقهی چنین تفاوت مهمی وجود دارد، وگرنه توقع اینکه در مسائل تاریخی، مستندات در حد مستندات فقهی - که در صدد اثبات احکام الزامی فقهی است - مثبت واقعیت باشد، توقع بی‌جایی است. مسائل تاریخی مثل کل مسائل انسانی، اصولی عقلایی و عرفی است؛ یعنی همان‌گونه که سایر عقلا در اثبات و نفی هر مسئله‌ای بر طبق مظنه‌های قابل قبول و اعتماد آفرین عمل می‌کنند، در تاریخ نیز بر همین روال عمل می‌کنند.

نگه‌نشریه: در چند درصد از مسائل تاریخی در حوزه تاریخ اسلام تجمیع قراین صورت گیرد؟  
 \* استاد: البته درصد مشخصی را نمی‌توان معین کرد، اما اجمالاً می‌توان گفت: مواردی که تجمیع قراین در آن‌ها صورت می‌گیرد کم نیستند؛ یعنی در ضمن مطالعه شخص محقق و تتبع و استقصایش، به تدریج قراین مؤید در یک طرف و قراین نفی در طرف دیگر جمع می‌شوند در حدی که برای انسان اطمینان و اعتماد حاصل می‌شود و می‌تواند دست به قلم ببرد و با اعتماد آن مسئله تاریخی را نقل کند. البته این بدین معنا نیست که هر نوشته تاریخی لزوماً مطمئن الوقوع و مورد اعتماد است؛ ممکن است مؤرخ به اعتماد نرسد، اما به عنوان احتمال صرف یک مسئله را طرح کند ولی دلیلی هم بر نفی آن در دست نباشد، یا اگر احیاناً قرینه‌ای بر نفی آن احتمال به نظرش رسیده ممکن است به آن قرینه نفی هم اشاره نماید، اما در عین حال بگوید: چون دلیل قطعی بر نفی خبر مذکور نیافته‌ایم فقط در حد یک احتمال، خبری که نقل شده است در این جا نقل می‌کنیم.

بنابراین، محقق تاریخ انعکاس‌های وجدان خودش را در مورد هر گزاره‌ای در نوشته‌ها و آثارش ثبت می‌کند که این گاهی در حد اطمینان اثباتی، گاهی اطمینان نفیی و در مواردی، در حد اثبات احتمالی و یا نفی احتمالی و یا ترجیحی است.

نگه‌نشریه: روالی که اکنون در بسیاری از تحقیقات تاریخی مشاهده می‌شود این است که محقق، اصل را بر این می‌گذارد که وقایع نقل شده در منابع دست اول قابل اعتماداند. از این رو، طبق گزارش طبری یا ابن اثیر یا بلاذری و غیره تصویر تاریخی را رسم می‌کند، به گونه‌ای که خواننده گمان می‌کند صرف نقل مورخان دست اول خود حجتی بر صحت نقل به حساب می‌آید. امروزه برخی معتقدند نظام اجتماعی ساخته و پرداخته فقه و کلام قابل اجرا نیست، بلکه باید نظام اجتماعی را بر اساس اسلام شناسی تاریخی سامان داد، یعنی باید ببینیم پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان علیه السلام در آن دوره تاریخی حکومت خویش چگونه حکومت کردند و همان را الگو قرار دهیم. بنابراین، باید بر اساس روایات تاریخی بر جای مانده از جامعه نبوی و علوی نظام اجتماعی اسلام را پایه ریزی کنیم. در چنین وضعیتی رسالت مؤرخ چیست؟  
 \* استاد: (البته ما در فضایی بحث می‌کنیم که اغراض و مقاصد پیش ساخته‌ای در کار نیست،

وگرنه ممکن است کسانی با اغراض و مقاصد از پیش تنظیم شده‌ای وارد میدانی بشوند که آن‌ها از این بحث خارج هستند.) حال ممکن است کسانی که ممارست لازم را با روایات تاریخی ندارند به نقاط کشف خلاف نرسند، اما هر قدر میزان تتبع و استقصا و مهارت و ممارستشان در این زمینه بیشتر باشد به همان نسبت نقاط کشف خلافشان بیشتر می‌شود، از این رو، دیگر به محض دیدن یک نقل و بدون مقارنه و مقایسه و بررسی سایر شواهد و تجمیع قراین مثبت و منفی، به نقطه وثوق و اعتماد و اطمینان در نقل نمی‌رسند. اهل خبره و اهل فن با دیدن یک نقل تاریخی بدون مقارنه و مقایسه، صرفاً به خاطر اینکه از منابع معروف است به آن اعتماد نمی‌کنند.

نگاه نشریه: در فقه، بحث سند روایات بحث بسیار مهم و کثیر الابتلاست، در تاریخ چه زمانی موزخ باید به دنبال بحث سندی برود؟

\* استاد: اگر موزخ، یک نقل تاریخی را مشاهده کند و در مقام بررسی به قرآینی برخورد کند که یا نافی آن نقل و یا مزاحم آن باشد، در مضمون و محتوای نقل مزبور تردید خواهد کرد. در چنین حالتی باید به دنبال بحث سندی به عنوان یکی اسباب جرح و تعدیل برود تا ببیند آیا در سلسله روات آن کسی معروف به کذب و یا جعل روایت نیست؟ فرض کنید امثال سیف بن عمر تمیمی - که علامه مرتضی عسکری در مورد آن تحقیق کرده - در سلسله روات آن نیستند. بنابراین، هنگامی که در اثر برخورد با قرآین منفی، در صحت یک نقل تشکیک ایجاد شود باید به دنبال بررسی سندی و رجال‌شناسی رفت، وگرنه اگر بخواهیم مانند فقه در برخورد با هر حدیثی ابتدا اسناد آن را مورد بررسی قرار دهیم و اگر سند روایت تاریخی مخدوش بود و یا سند نداشت و یا سند تامی نداشت آن را کنار بیندازیم، اولاً، چیزی از تاریخ باقی نخواهد ماند؛ ثانیاً، این خلاف سیره عقلا و عرف در برخورد با اخبار مشابه اخبار تاریخی مانند اخبار مربوط به امور عادی زندگی‌شان است. فقیه چون در پی اثبات احکام الزامی الهی است ناگزیر باید چنین روشی را در پیش بگیرد ولی در تاریخ چنین توقعی، نه صحیح است و نه معقول. در تاریخ باید دید مثبتات معقول در نظر عرف عقلا در امور جاری شنیدنی و یا خواندنی‌شان چیست؟ به چه خبرهایی اعتماد می‌کنند؟ و در برخورد به چه اموری دست از



اعتماد اولیه‌شان می‌کشند؟، به هر حال، باید دید «حساب احتمالات یا تجمیع قراین» اعتماد ما را به چه سمت و سوی سوق می‌دهد؟

نشریه: اگر با ملاک‌های فقهی با تاریخ برخورد شود چیزی از تاریخ باقی می‌ماند که بتوان آن را حجت دانست؟

\* استاد: اساساً مقایسه تاریخ با فقه درست نیست. فقه به دلیل اینکه می‌خواهد چیزی را به خدا و رسول و ائمه علیهم‌السلام نسبت دهد و احکام الزامی شرعی را استخراج کند خود را از ملاک‌های عرضی در نفی و اثبات اخبار بالا کشیده و ملاک‌های دقیق‌تری را مطرح کرده، ولی تاریخ مطابق ملاک‌های عرضی در جرح و تعدیل اخبار اکتفا نموده است.

(۱۳)

نشریه: در جمع بندی می‌توان گفت: حضرت عالی می‌خواهید بفرمایید فقیه در پی این است که در استخراج احکام نزد خداوند حجتی داشته باشد، از این رو، به استنادهای محکمی نیازمند است، ولی موزخ در پی حجت عندالعرف است. البته گاهی گزاره‌های تاریخی مؤیداتی می‌شوند که شاید فقیه هم از آن مؤیدات در استنباط خود استفاده کند، اما در هر حال، فقیه در پی حجت شرعی است ولی موزخ دنبال گزاره‌ای است که نسبت به سایر گزاره‌ها نزد عرف قابل اعتماد افزون‌تری باشد.

\* استاد: شاید مناسب باشد در این مقام مثالی بزنیم که هم جنبه فقهی و هم جنبه تاریخی داشته باشد: خبری را مرحوم محدث قمی در اواخر رساله «باقیات الصالحات» در حاشیه مفاتیح الجنان، از مستدرک الوسائل تألیف استادش حاجی نوری نقل می‌کند که عمده‌تاً مصدر متقدمش طبری است. بر اساس این خبر، وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای خسرو پرویز نامه نوشت و نام شریف خود را بر او مقدم داشت، وی ناراحت شد و برای تعقیب موضوع هیأتی را نزد باذان، فرمانروای یمن، فرستاد. یمن در آن زمان دست‌نشانده ایران بود. باذان مأمورانی را فرستاد تا هم ببینند این شخص کیست که جرأت کرده در نامه‌اش به خسرو پرویز نام خود را بر نام او مقدم بدارد و هم او را دستگیر کرده بیاورند. مأموران فرستاده شده سیبیل‌های تاییده داشتند و بدون محاسن بودند. وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن‌ها را دید نسبت به وضع صورتشان اظهار کراهت کرد.

بی‌گمان یک فقیه از این خبر نمی‌تواند به حرمت تراشیدن ریش فتوا بدهد؛ چراکه این خبر از حیث سندی در فضای فقه، سند مقبول و معتبری ندارد. اما یک مؤرخ وقتی می‌بیند اصل ارسال نامه پیامبر ﷺ به سلاطین و از جمله یزدگرد سوم از مسلمات تاریخ است و اینکه خسرو پرویز به باذان دستور تعقیب موضوع را داده نیز از مسلمات تاریخ اسلام است؛ چراکه هیچ نقضی و یا نقل مخالفی وجود ندارد، به این مسئله نیز که یمن در آن زمان جزو قلمرو حکومت ساسانیان بوده تردید نمی‌کند. اما اینکه افرادی با صورت تراشیده نزد پیامبر ﷺ رفته و حضرت نسبت به آن‌ها اعتراض نمودند این هم قابل انکار نیست. من خودم وقتی به این نقل برخورد کردم، انصافاً هر چه اطرافش فکر کردم دیدم مؤیداتش بیشتر از منافیاتش است. چه کسی می‌تواند بر نفی چنین خبری دلیلی اقامه کند؟ بنابراین، در حد نقل عرفی الآن می‌توانم به پیغمبر ﷺ نسبت بدهم و از حیث تاریخی وقوع آن را اثبات کنم، در تاریخ خود هم نوشته‌ام اما فقیه در برخورد با این خبر ابتدا از حیث سندی در آن تردید جدی می‌کند، سپس از حیث دلالتی می‌گوید: آیا چنین اعتراضی دلالت بر کراهت یا حرمت تراشیدن ریش و بلند کردن سبیل دارد؟ فرض کنید خود من بخواهم در فقه، فتوا بدهم، اصلی به نام «اصالت برائت» وجود دارد که می‌گوید: اگر در اصل یک تکلیف تردید دارید، یعنی نمی‌دانید شارع بر شما آن تکلیف را آورده، اصل این است که چنین تکلیفی برایتان نشده است. براساس این اصل، من نمی‌توانم از گزاره مزبور حکم تکلیفی استخراج کنم؛ چون در اصل صدورش تردید دارم. اما در تاریخ چنین اصلی در مقابلم نیست و در مقام استخراج تکلیف هم نیستم. ما برای کنار زدن اصل عدم تکلیف نیازمند ادله محکمی هستیم، اما از نظر عقلایی و عرفی و در فضای گفت و شنوهای عرفی چنین خبری قابل اعتماد و قابل نقل است.

نگه‌نشریه: در مجموع، بین فقه و تاریخ چه رابطه‌ای می‌بینید؟ آیا ابواب فقهی را می‌توان در خدمت تاریخ و یا تاریخ را در خدمت فقه دانست؟

\* استاد: برخی گمان می‌کنند تاریخ در موارد زیادی با فقه و کلام تعارض غیر قابل حل دارد، اما دست‌کم تجربه من نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، این تعارض‌ها بدوی است و با

تحقیق و دقت می‌توان آن‌ها را منحل کرد. بر عکس، در غالب موارد، فقه مؤید تاریخ و تاریخ نیز مؤید آن است. به عنوان نمونه، در فقه داریم که ضرر زدن به نفس حرام است و از سوی دیگر، در تاریخ می‌بینیم که حضرت ابوالفضل وقتی به شریعه فرات رسید آب نوشید. وقتی سند این نقل تاریخی را در منابع معتبر دست اول پی‌جویی می‌کنیم می‌بینیم این مطلب را تنها ابن شهر آشوب در قالب یک روایت مرسل نقل کرده و بعد در مجالس روضه مشهور شده است. در حالی که اگر این مطلب از قوت لازم برخوردار بود می‌بایست مورخان و گزارشگران پیش از ابن شهر آشوب - که در نیمه قرن ششم هجری می‌زیسته - نیز به آن اشاره کرده باشند. ابن شهر آشوب نیز هیچ سندی ارائه نکرده که این را از کجا گرفته است. همچنین در مسئله امتناع مسلم بن عقیل از قتل ابن زیاد در منزل هانی بن عروه، در تاریخ آمده است که مسلم بن عقیل در توجیه پرهیزش از ترور ابن زیاد گفت: «الایمان قید الفتک»؛ اسلام با قتل مخفیانه مخالف است، ولی عده‌ای از حیث فقهی در عدم جواز ترور این چنین تشکیک کرده و برخی نیز وقتی نتوانستند آن را حل کنند راه دیگری را انتخاب کرده‌اند. و به زعم خود راه حل سومی را پیموده‌اند در مقاله‌ای که اخیراً در مجله «رسالة الثقلین» به چاپ رسیده، شخصی گفته است: ما نباید در مواجهه با حادثه کربلا بررسی خشک فقیهانه بکنیم، حادثه کربلا جنبه عشقی اسلام است، اسلام یک جنبه عقلی دارد و یک جنبه عشقی، و این‌ها را باید روی مبانی عشقی حل کرد نه مبانی عقلی. در حالی که پاسخ این است که اگر در فقه دقت کنیم، مسئله حرمت ترور قابل تردید نیست؛ در فقه، ترور و یا قتل غیله، یعنی کشتن مخفیانه شخص، مخالف جایز نیست. از این جهت، بین تاریخ و فقه تعارضی وجود ندارد. شبهه‌ای که در مورد قتل مخفیانه «کعب بن اشرف» مطرح شده ناقض ممنوعیت قتل غیله و یا ترور اصطلاحی امروز نیست؛ همچنان‌که آیه می‌فرماید قتل مخفیانه در یکی از دو صورت ایراد ندارد: اول آنکه قبلاً اعلام جنگ شده باشد؛ دیگر اینکه ابتدا پیمانی بسته شده و بعد دشمن نقض عهد کرده باشد. در قتل کعب بن اشرف یهودی چون ابتدا یهودیان با پیامبر ﷺ پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز بسته ولی بعد خیانت کردند، قتل او جایز شد. بنابراین، در این جا تعارض بدوی ناشی از قصور دقت در مسئله فقهی است.

نگه‌نشریه: بحث دیگری که امروز زیاد مطرح می‌شود در مورد نحوه تعامل تاریخ و علم کلام و اعتقادات اسلامی است. برخی معتقدند که موزخ باید بدون در نظر گرفتن اعتقادات خود، به سراغ تاریخ برود و به هر نتیجه‌ای رسید آن را به عنوان یک نتیجه علمی بپذیرد. اما برخی دیگر معتقدند دست‌کم در برخی از مقولات نمی‌توان با صرف نظر از عقاید اسلامی و مسائل اعتقادی به سراغ تاریخ رفت، حتی روایات تاریخی‌ای که سند معتبری دارند و بر اساس اصول تحقیقات تاریخی پذیرفته شده هستند، در این گونه موارد ما را از توجه به مسائل اعتقادی بی‌نیاز نمی‌کنند. لطفاً نظرتان را در این مورد بفرمایید.

\* استاد: تفاوت دقیقی بین علم کلام و عقاید وجود دارد؛ کلام به روش استدلالی و یا جدلی در طرح و دفاع از اعتقادات گفته می‌شود، ولی عقاید به نتایج حاصله از مباحث کلامی اطلاق می‌گردد. بنابراین، به تعبیر دقیق باید گفت: رابطه بین تاریخ و عقاید چیست نه تاریخ و علم کلام. اما در پاسخ پرسش شما باید گفت: ما داریم در فضای تحقیق در تاریخ اسلام صحبت می‌کنیم و به طور مسلم آنچه با چارچوب اسلام بیشتر همخوانی دارد این است که موزخ تاریخ اسلام باید به عقاید اسلامی در گزارش و تحلیل تاریخ اسلام توجه داشته باشد. اما حال باید دید این توجه تا چه حد و چگونه باید باشد، وگرنه عدم توجه به عقاید اسلامی بیشتر مناسب غیر مسلمانان و متناسب با فضای تحقیقات خارج از قلمرو تاریخ اسلام است.

این مسئله عمدتاً در عصر حاضر مطرح شده و بوی آن طرف دریاها را می‌دهد؛ مسئله‌ای است که از اروپا آمده و از پیامدهای تحولات فکری پدید آمده در عصر نوزایی (رنسانس) می‌باشد. غربی‌ها می‌گویند: «نهضت ما یک نهضت صرفاً علمی است و تاریخ هم یک علم است، چه معنا دارد موزخ، عقاید مسیحی خود را در تاریخ دخالت بدهد.» اما باید گفت: آن‌ها برای خودشان هر بحثی دارند هیچ الزامی برای اسلام درست نمی‌کند؛ چون ما هیچ مقارنت معقولی بین عقاید اسلام و مسیحیت نمی‌بینیم.

اما می‌آییم سراغ تاریخ اسلام و عقاید اسلامی. فرض بر این است که این عقاید با ادله و براهین، سامان یافته و گاه به قطع و یقین صد در صد رسیده یا نزدیک به یقین است، وگرنه عقیده نخواهد بود.

عقاید مفهوم اعمی می‌تواند داشته باشد که هم شامل اصول و هم فروع اعتقادی شود، و حتی می‌شود از بعضی از آن‌ها به معارف تعبیر کرد. البته با همه نمی‌توان معامله یکسانی داشت. در درجه نخست می‌رویم سراغ اصول. در اصول اعتقادی، وقتی فرض بر این است که آن‌ها را با ادله و براهین قطعی یا نزدیک به قطع اثبات کرده‌ایم، چطور می‌شود با تاریخ در مورد آن‌ها تردید کرده، خود یا آن اصل اعتقادی را با چالش مواجه کنیم، و بگوییم: اگر تاریخ با عقاید درگیر شد چه باید کرد؟ این سؤال، پاسخش معلوم است؛ مثل این است که بگوییم: وقتی بی‌دلیل در برابر با دلیل قرار گرفت چه باید کرد؟ (البته مقصود دلیل قطعی یا نزدیک به قطع است.) شاید گفته شود: این گزاره‌ها و یا اخبار مخالف با اصول عقاید اسلامی ملاک‌های لازم سایر گزاره‌های قابل اعتماد در تاریخ را دارا می‌باشند، چگونه می‌توان از آن‌ها صرف نظر کرد؟ در پاسخ می‌گوییم: ملاک‌های اعتماد در تاریخ در صورتی مفید اعتماد و اطمینان خواهد بود که با اصول عقایدی که متکی بر براهین قطعی است تهاافت نداشته باشد، وگرنه با وجود دلیل و برهان قطعی یا قریب به قطع نوبت به ادله تاریخی نمی‌رسد.

البته شاید کسی بگوید: برخی از مسائل تاریخی در حد قطعیات و یقینیات است - که البته من ترجیح می‌دهم در تاریخ بگوییم: برخی از مسائل در حد مسلمات و متسالم علیه است، در چنین مواردی اگر بین این دست از مسائل و اصول اعتقادی، مخالفتی رخ دهد چه باید کرد؟ در پاسخ می‌گوییم: من تا کنون با چنین مواردی برخورد نکرده‌ام یا دست‌کم طبق تجربه این‌جانب، این موارد بسیار نادر پیش می‌آید. غالباً وقتی تحقیق می‌کنیم می‌بینیم این تعارض یک تعارض بدوی بوده؛ یعنی یا آن امری که ما گمان می‌کردیم از عقاید ماست واقعاً چنین نبوده - که البته این مورد کمتر پیش می‌آید - و یا آن امری که به عنوان یک امر مسلم تاریخی محسوب می‌شده پس از مراجعه مجدد به منابع و بررسی دقیق معلوم می‌شود خبر ضعیفی بوده ولی کثرت نقل بدون تحقیق موجب گردیده که به عنوان یک امر مسلم تلقی شود، و این حالت زیاد اتفاق می‌افتد.

نگه‌نشریه: در منابع اهل سنت به اخباری برخورد می‌کنیم که با اصول پذیرفته شده ما نسبت به پیامبر ﷺ سازگاری ندارد. حال این سؤال مطرح می‌شود که نقل چنین روایاتی در منابعی

مانند سیره ابن اسحاق و تاریخ طبری و امثال این‌ها ناشی از همین نگاه عدم ارتباط مسائل اعتقادی با تاریخ بوده یا باید به گونه‌ای نقل چنین روایاتی را حاکی از آن جنبه معتبر اهل سنت و عامه بدانیم که مانند شیعه قایل به عصمت نیستند؟

\* استاد: این امر صورت‌های گوناگونی دارد. گاهی این خبر، خبر قوی نیست، سندش ضعیف است، گاه از حیث دلالت با عصمت سازگاری ندارد و یا جزء شق سوم است؛ یعنی خبر از نظر سند قوی است ولی محتوای آن با فروعات عصمت سازگاری ندارد؛ فروعاتی که در مورد آن‌ها اختلاف است، قیل و قال است. در این صورت، نمی‌توان گفت این یکی از موارد اختلاف عقیده و تاریخ است، بلکه اختلاف تاریخ است با فروعات اعتقادی مورد اختلاف. در چنین حالتی، نقل تاریخی معتبر و قوی می‌تواند مؤید یکی از دو طرف اختلاف باشد.

نشریه: گاهی این سؤال مطرح می‌شود که آیا تاریخ می‌تواند در خدمت کلام باشد یا بر عکس، کلام در خدمت تاریخ؟

\* استاد: اینکه کلام و یا به عبارت دقیق‌تر، عقاید که نتیجه استدلال‌های کلامی است می‌تواند در خدمت تاریخ باشد حرف درستی است، اما نه به نحو موجبه کلیه، ولی می‌تواند مرجحی برای محقق تاریخ باشد؛ یعنی وقتی محقق، سازگاری یک روایت تاریخی را با اصل اعتقادی یا عقاید اسلامی می‌بیند مؤیدی برای صدق گزاره تاریخی می‌یابد و این دو همدیگر را تأیید می‌کنند؛ یعنی از آن طرف هم گاه ممکن است کثرت اخبار تاریخی سازگار با یک فرع اعتقادی مؤید صحت آن اعتقاد باشد.

نشریه: فرمودید که در بخشی از مسائل اعتقادی تاریخ می‌تواند خدمتگزار عقاید باشد. آیا در این زمینه، نمونه قابل ذکری وجود دارد؟

\* استاد: به عنوان نمونه، اخبار خوارق عادات، آن‌هایی که منقح شده است و از مدارک و قراین اعتباری تاریخی برخوردار است می‌تواند عقیده اعجاز غیبی اهل بیت علیهم‌السلام را ثابت کند. بنابراین، آن ادعایی را که شیعه در مورد اهل بیت علیهم‌السلام دارد و عده زیادی معتقد و مقتنع به حقانیت شیعه شده‌اند، به طور ضمنی تأیید و تثبیت می‌کند. این یکی از مصادیق بارز تأیید یک اعتقاد به وسیله تاریخ است.

نشریه: جناب استاد! خوب است اینجا به مناسبت، نظر حضرت عالی را در مورد اخبار مربوط به خواری عادات اهل بیت علیهم‌السلام، که در مجلدات مربوط به سیره بحار الانوار به وفور مشاهده می‌شود جویا شویم، با توجه به اینکه این اخبار با اسباب و مسببات عادی قابل تحلیل نیستند. \*استاد: در مسئله خواری عادات مانند شک در تکلیف، یک اصل معارض داریم. طبق معارف موجود در اسلام، روال دستگاه خلقت این است که کارها بر اساس اسباب و مسببات عادی سامان یابد. در روایت آمده است: «أبی الله أن یجری الاشیاء إلا باسبابها»؛ خداوند بنا دارد کارها را با اسباب [عادی] پیش ببرد. این، یک اصل مسلم عقیدتی، کلامی است که فقها نیز آن را قبول دارند. بنابراین، نمی‌توان یک خبر خارق‌العاده و اعجازی را تا زمانی که به حد قطع نرسیده به طور قطعی به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داد، اما نقلش مانعی ندارد.

اما در آن خواری عاداتی که جنبه تاریخی دارد ما باید به دنبال مؤیدات و تجمیع قراین باشیم. چون اینجا بر خلاف اصل نظام طبیعی است، باید بیشتر چشم و گوش خود را باز کنیم. مشکلی که ما در نوشته‌های تاریخی مشاهده می‌کنیم این است که بعضی‌ها گویا بنا گذاشته‌اند که آن خبری را ترجیح بدهند که جنبه خارق‌العاده‌اش بیشتر باشد. آنچه من در مقدمه موسوعه التاریخ الاسلامی مطرح کرده‌ام و نسبت به آن اظهار گله‌مندی نمودم عمدتاً همین بوده. چنین برخوردی با گزاره‌های خواری عادات و مسائل تاریخی کاملاً برخلاف اصل است.

یک موقع اصلی در کار نیست و ما طبیعتاً مانعی در نقل نمی‌بینیم، اما یک وقت است که یک اصل را نادیده می‌گیریم؛ یعنی اصل خلافی پیش روی‌مان وجود دارد ولی ما بر خلاف آن اصل بنا می‌گذاریم. اینجا چنین اتفاقی افتاده است. اینجا با اینکه اصل بر این است که تا مطمئن نشده‌ایم وارد صحنة معجزات و بحث خواری عادات نشویم، برخی بر خلافت آن عمل می‌کنند. تازه برخی از خواری عادات پیامی جز خرق قانون طبیعت ندارند. در حالی که خود خرق عادت ممدوح نیز از یک ضابطه‌ای برخوردار است و آن این است که در راستای اثبات یک حجت شرعی به کار گرفته شود؛ یعنی مثلاً، شخصی نسبتی به خدا می‌دهد، ادعای وصایت یا نبوت می‌کند، ادعای رسالت و شریعت می‌کند، بالاخره مدعی ارتباطی غیبی می‌شود و به

کمک معجزه این ادعا را اثبات می‌کند. این یک قانون و قاعده پسندیده در خوارق عادات است. ولی برخی از گزاره‌های خرق عادات در چنین ظرف و بر اساس چنین قواعدی نقل نگردیده‌اند، بلکه صرفاً یک سری امور عجیب و غریبی می‌باشند که در درون خود استبعادهایی را دارند و با بسیاری از مسلمات تاریخ هم سازگار نیستند. اینجا مؤرخ نمی‌تواند به آسانی آن‌ها را نقل کند، بلکه باید از قاعده «تجمیع قراین» استفاده کند، زیرا اگر چنین چیزی واقعاً اتفاق افتاده بود چون بر خلاف قوانین طبیعت است دواعی نقلش زیاد بود و طبیعتاً می‌بایست خیلی‌ها آن را نقل می‌کردند، به قول معروف «لو کان لبان، لو کان لثقل إلینا»؛ اگر چنین امری بود روشن می‌شد، اگر چنین اتفاقی افتاده بود برای ما نقل می‌شد.

این خوارق عادات در برخی موارد به گونه‌ای نقل شده‌اند که گویا در ملاء عام تحقیق یافته بودند نه در یک گوشه. در نتیجه، می‌بایست از طُرُق مختلف و در منافع گوناگون مطرح شوند ولی چنین اتفاقی نیفتاد، بلکه برخی از آن‌ها را احدی از منابع معتبر تاریخی نقل نکرده است. پس چگونه می‌توان آن‌ها را پذیرفت؟ این‌ها همه قرینه‌های بر خلاف است. گله بنده در مقدمه موسوعه التاریخ الاسلامی از این مسئله بوده است. اما اینکه اشاره کردید علامه مجلسی این خوارق عادات را نقل کرده، عتیش همان نکته‌ای است که پیش‌تر بدان اشاره شد. ایشان چون یک خلأی در مصادر تاریخی احساس می‌کرد، به ناچار در نقل‌های خود به سوی مسامحه‌گرایی پیدا کرده. از این رو، در برخی موارد نتوانست ملاک‌ها را دقیقاً رعایت کند. از جمله در جلد پانزدهم بحار الانوار، باب انعقاد نطفه نور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، قریب هفتاد صفحه از کتاب را به نقل مطالبی از کتاب شخصی قضاص و ناصبی به نام ابوالحسن بکری اختصاص داده که بسیاری از آن‌ها خوارق عادت و معجزات است. علامه مجلسی خود اشاره می‌کند که من در «اصل معولی» «اصل قابل اعتمادی» به آن مطالب برخورد نکرده‌ام، اما چون دیدم اسمش در ضمن اسامی مشایخ شهید است - قاعدتاً شهید پیش یک آدمی ناصبی درس نمی‌خواند و از یک فرد ناصبی اجازه روایت نمی‌گیرد - لابد قرابتی با مذهب اهل بیت علیهم السلام داشته است. به علاوه، ابوالحسن بکری شافعی بوده و شافعی‌ها برای تولد پیامبر صلی الله علیه و آله مجالس زیادی می‌گرفتند و در این مجالس می‌بایست مطالبی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می‌شد. پس نقل معجزات مربوط به



ولادت پیامبر ﷺ در اثر ابوالحسن بکری طبیعی است. اساساً یکی از انگیزه‌های مرحوم مجلسی از نقل روایات کتاب بکری این بود که پر از معجزات است، در حالی که مرحوم شهید ربانی شیرازی در حاشیه‌اش بر بحار الانوار در مورد بکری تحقیق نموده و به این نتیجه رسیده که دو نفر بکری بوده است، یکی قبل از شهید می‌زیسته و دیگری بعد از شهید، و بین آن دو دو‌یست سال فاصله بوده؛ یعنی از قرن هفتم تا نهم، ولی مرحوم مجلسی بدون توجه به این مسئله مطالب نقل شده در کتاب بکری ناصبی را که بعد از شهید می‌زیسته نقل کرده است!

همچنین این کرامتی که برای فضة خادمة حضرت زهرا علیها السلام نقل می‌شود، یعنی مسئله استناد به آیات قرآن در مقام مکالمه و پرسش و پاسخ‌های مربوط به امور زندگی، قراین متعددی بر کذبش وجود دارد، از جمله این که آن را به عبدالله مبارک نسبت می‌دهند. کسی که این را درست کرده این قدر حواسش نبوده که «عبدالله بن مبارک» است نه عبدالله مبارک، و خیال کرده «ابن» زیادی است و «مبارک» لقب اوست، در حالی که ما کسی به نام «عبدالله مبارک» نداریم، مگر یک فقیه از فقهای مدینه معاصر امام صادق علیه السلام اتفاقاً همین دیروز در یک منبع تاریخی برخورد کردم که قبرش در یک شهر غریبانه است؛ در راه حج مرده و آنجا دفن شده است. این فرد چه ربطی به فضة خادمة دارد؟ حالا کسانی که خواسته‌اند این را درست کنند گفته‌اند: چون فضة طویل العمر بوده عبدالله مبارک او را درک کرده است. ولی با این شاهدها نمی‌توان این مطلب را اثبات کرد.

بنا بر این، اصل در خوارق عادات این نیست که مسامحه بکنیم؛ یعنی در برابر هر نقلی، حتی اگر بر خلاف قوانین طبیعی است تسلیم شویم. اصل در این گونه امور این است که ثابت نشود، مگر به دلیل معتبر، حالا یا قطعی یقینی یا در حد حجت. «ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها» یک اصل مسلم و مقبول و منصوص است، از این رو، نمی‌شود در این زمینه به مسامحه گذشت. پس از در نظر گرفتن این اصل، باید توجه داشت که مراتب خوارق مختلف است، به ویژه آن که بعضی از آن‌ها با اعتبارات تاریخی همگون می‌باشند؛ یعنی می‌شود این‌ها را همگون تلقی کرد؛ چرا که تنافی، تضاد و تخالفی در کارشان نیست. اما بعضی از جاهای آن‌ها شاخ دار و دم دار است؛ یعنی غیر از آن که خرق قوانین طبیعی است، اما هر

چیزی باز محدوده‌ای دارد نه اینکه در هر جهتش نقض قانون باشد؛ نظیر آن ضرب المثل فارسی که «آب که از سر گذشت چه یک وجب و چه صد وجب»، حالا که قرار است خرق قانون بشود شاخ و برگش چه فرق می‌کند؟ کسی نباید بگوید که مگر بنا نبود این معجزه باشد؟ خب دیگر معجزه است، چرا توقع دارید؟ نه، این طور نیست؛ یعنی خیلی از جهات ناهمگونی و ناسازگاری و نامالایمتی با منابع حتی قطعیات و یقینیات یا دست‌کم با مسلمات تاریخ برخورد می‌کند، به گونه‌ای که برای انسان اطمینان حاصل می‌شود چنین چیزی نبوده است و به کذب آن اطمینان پیدا می‌کند. به عنوان یک نمونه (گرچه به خرق عادات مرتبط نیست)، در امالی شیخ طوسی نقلی هست مربوط به علی بن علی خزاعی، برادر دعبل بن علی خزاعی. وی می‌گوید: من و برادرم به سال ۱۹۸ در طوس به محضر امام رضا علیه السلام رسیدیم و تا سال سال ۲۰۰ خدمت حضرت بودیم. در حالی که اصلاً سفر حضرت به طوس حدود ۲۰۰ است تا ۲۰۲ که شهادت حضرت است، نه اینکه دو سال قبل از ۲۰۰ سفر کرده باشد و این‌ها بخواهند کل این دو سال را تا سال ۲۰۰ آنجا باشند. عجیب این است که مرحوم شیخ طوسی نیز توجهی به این تهافت نکرده‌اند. این از آن جهت است که شیخ طوسی، فقیه است، اما مورخ نیست و دقت در تاریخ انتقال و هجرت حضرت امام رضا علیه السلام، یعنی جلب حضرت امام رضا از مدینه به طوس را، لااقل در آن وقت نداشته است. علی بن دعبل سپس می‌گوید که ما سال دویست به قم آمدیم، در صورتی که در سایر اخبار گویا ارسال مسلمات دارد که بعد از شهادت امام رضا علیه السلام دعبل به قم سفر می‌کند. پس ببینید این گزارش نقاط ضعفی دارد که نمی‌شود تسلیم آن شد.

بحث ما درباره بحث خوارق عادات بود و این را به عنوان شاهد آوردم که گاهی از نظر تاریخی انسان نمی‌تواند یک نقل را با توجه به برخی نقاط ضعف آن بپذیرد. در اخبار خوارق عادات نیز بسا می‌شود که خبر مشتمل بر خارق عادت، مشتمل بر تواریخی است که ناهمگون است و انسان از این قراین مطمئن می‌شود که این خبر از نظر تاریخی قابل اعتماد نیست. بنابراین، از نظر کلی در چنین اخباری باید این جنبه هم لحاظ بشود که آیا علاوه بر اینکه ما باید دنبال خبر معتبری در حد حجیت برای خرق نظام قانون طبیعت باشیم، از این

جهت هم جلب توجه یا مورد عنایتان باشد که توافق و انسجام تاریخی هم داشته باشد؛ یعنی از نظر مقایسه با سایر حوادث تاریخی بر خلاف و در جهت ضد نباشد، بلکه سازگار باشد؛ به این معنا که حتی قرائن بر خلاف نباشد، بلکه قرائن مؤید اعتبار آن باشد؟  
نشریه: شاید در این تردید نباشد که روایات خوارق عادت به گونه‌ای برای اطلاعات تاریخی هم می‌توانند مفید باشند؛ یعنی ما برای برخی از مقولات تاریخی از روایات ناقلی خرق عادت به خوبی می‌توانیم استفاده کنیم. بعضی از منابع به خصوص برای نقل روایت خرق عادت تدوین شده‌اند؛ مثلاً الخرائج و الجرائح راوندی یا در سده‌های بعد، مدینه‌المعجز بحرانی و منابعی از این دست، گاهی گفته می‌شود که این‌گونه منابع از اتقان خوبی برخوردار نیستند و اگر کسی در تحقیقات به آن‌ها ارجاع دهد معمولاً مورد نقد قرار می‌گیرد که چرا به این‌ها اعتماد کرده است؟ با توجه به اینکه روایات خرق عادت از این جهت مورد تهمت هستند - که به هر حال ممکن است عرصه جعل باشند و نسبت به دیگر روایات تاریخی، داعی بر جعل در این‌ها بیشتر است به نظر حضرت‌عالی، یک پژوهشگر تا چه میزان می‌تواند بر نقلیات این منابع تکیه کند؟

\* استاد: به صرف اینکه کتابی در صدد بیان خوارق عادت و معجزات باشد، نمی‌شود آن را ضعیف شمرد. ضعف مورد نظر این ناقدان، همین است که با بعضی از این اخبار که نه تنها سازگاری با سایر نقلیات تقریباً متسالم علیه تاریخی نداشته، بلکه تخالف و تناقض داشته‌اند برخورد کرده‌اند و این موجب شده است که همه را به یک چوب برانند. در صورتی که ما حرفمان این است که این‌ها بالاخره کتاب‌هایی هستند که قدمت تاریخی آن‌ها چیز واضحی است. انسان می‌تواند حسابش را بکند که چه فاصله تاریخی با وقوع حوادث داشته‌اند و این فاصله تاریخی را چگونه طی کرده‌اند تا به دست این مؤلف رسیده است. از این مرحله که گذشتیم، دیگر بقیه‌اش می‌ماند همان صحبت قبلی که همه را به یک چوب نرانیم و مورد به مورد این افراد را بررسی کنیم. بعضی از اخبار خرق عادت، اصلاً جنبه تاریخی ندارند. اما در مورد بعضی از آن‌ها که جنبه تاریخی دارند، باید به دو نکته توجه کرد: یکی اینکه طریق و سند نقلش در حد قابل اعتماد باشد و دیگر آنکه با سایر مسلمات و قراین تاریخی نه تنها

تخالف نداشته باشد، بلکه توافق داشته باشد و البته هر خبری وضعیت خاص خود را دارد؛ چرا که اگر بخواهیم خبر بدون قرینه ضعف و بدون خلاف در یک منبع تاریخی را به علت نقل اخبار ضعیف در آن منبع رد کنیم، معتبرترین منابع تاریخی نیز مشتمل بر یک استثناهای احياناً عجیب و غریبی هستند؛ مثلاً، مارسدن جونز در مقدمه مغازی واقدی بعد از یک مشت تعریف از اتقان کاری واقدی و ارائه نمونه‌هایی در این باره، خود، به امکان پاره‌ای ضعف‌ها اعتراف می‌کند و می‌گوید: این منافات ندارد با این که این کتاب نقاط ضعفی هم دارد، همچون مخالفت‌هایی با مسلمات و تقدم و تأخر تاریخی و تضاد با نقل‌های خودش؛ چرا که در جایی دیگر مطلب را جور دیگر گفته و قراین نیز مؤید آن نقل است، در صورتی که نقل دیگری بر خلاف آن نقل آورده. بنابراین، اگر توقع داشته باشیم که منابع نقل تاریخ ما هیچ نقطه ضعفی نداشته باشند توقع بی‌موردی است. و همین مسئله را منتقل می‌کنیم به کتب نقل اخبار خوارق عادات و معجزات؛ این دیگر تفاوتی با آن منابع ندارد. این‌ها همه منابعی هستند که شما می‌خواهید بخش‌های سالم تاریخی آن را گزینش کنید.

نکته نشریه: یک اتهام دیرین - و شاید هم جدید - این است که شیعه به تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کمتر عنایت داشته و به تاریخ با ائمه توجه بیشتر داشته است. حالا همین را می‌شود در دو بعد لحاظ کنیم: هم بحث نقل موارد تاریخی مربوط به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم موارد معجزات و خوارق عادات. شاید گاهی به ذهن بیاید که کتب دلایل نگاری که اهل سنت نگاشته‌اند در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از آن چیزی است که شیعه در ارتباط با آن حضرت نگاشته است. آیا اصل این سخن پذیرفتنی است؟ یعنی حالا ما باید صرفاً به کتب دلایل نگاری موجود نگاه کنیم یا اینکه می‌شود با ملاحظه کتب فهرست نگار، موارد زیادی را استخراج کرد که شیعه در زمینه معجزات و خوارق غیر قرآنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آثاری داشته است؟ پس نکته اول این که آیا اصل این اتهام پذیرفتنی است؟ و نکته دوم این که اگر چنین چیزی درست است، یعنی شیعه کم نگاشته، دلایلش چیست و حضرت عالی در این زمینه چه توجیهی دارید؟

\* استاد: در اصل اینکه آیا نقل خوارق عادات غیر قرآنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط شیعه، کمتر از اهل سنت است یا نه، اگر به حساب ظاهر بخواهیم نگاه کنیم، همین طور است؛ یعنی معطوف

بر سایر جنبه‌های اقلیتی است که این مذهب دارد. به دیگر سخن، همان‌گونه که پیروان این مذهب از نظر کمیت در اقلیت بودند، طبعاً به تبع کمیت اقلیتی افراد، آثار پیروان این مذهب هم کمتر خواهد بود. جهت دیگر آن این است که چون شیعه در اقلیتی بودند، و بسیاری از اوقات نیروی دفاعی‌شان، صرف نقاط مورد اختلاف می‌شد. طبعاً نقاط مورد اختلاف با شیعه، درباره خود پیغمبر ﷺ نبود؛ یعنی شیعه انگیزه خاصی در جهت اثبات صحت نبوت پیغمبر اکرم ﷺ افزون بر انگیزه‌های سایر مسلمانان نداشت. شیعیان احياناً چنین فکر می‌کردند که در این جهت اختلافی با سایر مسلمانان نداریم، این را مفروغ عنه بگیریم و مسلمانان دیگر هم به مقدار کافی در این زمینه کار کرده‌اند. و هر که می‌خواهد در این زمینه ببیند که ما مخالفتی در این زمینه نداریم برود به همان کتاب‌ها مراجعه کند و ما برویم سر آن نقاطی که مورد اختلاف ماست و ما از نظر عقیده موظف به دفاع از آن نقاط هستیم. طبعاً با این دید آثار و تألیفات شیعه، کمتر می‌شود.

اما اگر منظور از این اتهام این باشد که کسی از این مقدمه بخواهد عدم اعتنا، یا قلت اعتنای شیعه نسبت به پیغمبر ﷺ را نتیجه بگیرد، این دلیل از اثبات چنین مدعایی قاصر است؛ یعنی صرف اقلیت کمیتی و عددی این معنای اثبات نمی‌کند. اما اینکه آیا انگیزه این امر، قلت اعتنای شیعه به پیغمبر اسلام ﷺ و اکثریت اعتنای آن‌ها ائمه بوده است یا نه، جهت آن را به خود مخالفان شیعه می‌توان برگرداند که شما آن‌ها را نه درباره شأن خود پیغمبر ﷺ، بلکه در موضع تدافعی نسبت به ائمه‌شان که اوصیای پیغمبرند در موضع تدافعی قرار دادید و از این رو، آن‌ها عنایتشان متوجه آن جهت شد؛ چون گفتند در این جهت که ما با هم حرفی نداریم. پس سخن بر سر انگیزه‌هاست نه بر سر نتایج، و فرد منصف باید این جهت را در نظر بگیرد. این جهات شامل کل آثار از جمله آثار معجزی قابل تصور است. به علاوه، چون شیعه در اقلیت بودند منابع آن‌ها از بین می‌رفته، اما چون دیگران در اکثریت بودند، در نتیجه، آثارشان در اکثریت بود و آن مقداری هم که تلف شد اثری بر آن آثار باقی مانده نگذاشت، ولی شیعه خود و آثارشان در اقلیت بودند و از این رو، کمتر اثری از جنگ این حوادث جان سالم به در می‌برد.

«نشریه: با توجه به مفقود شدن بخشی از آثار تاریخی شیعه در صدر اسلام، آیا این امکان که ما مجموعه متسلسل پیاپی بر اساس با نقلیات شیعی درباره تاریخ صدر اسلام و

پیامبر اکرم ﷺ داشته باشیم، وجود دارد یا اینکه ما - همان‌گونه که خود حضرت عالی تجربه داشتید - ناچاریم در برخی از برهه‌ها، به منابع غیر شیعی مراجعه کنیم؟ آیا منابع شیعی برای اینکه مجموعه کاملی از صدر اسلام داشته باشیم، کافی می‌باشد؟

\* استاد: نه، متأسفانه در حدی نیست که تمام حلقات را پر کند و هیچ حلقه مفقوده‌ای را باقی نگذارد و یک جاهایی هم حلقه مفقوده در حد همزه وصل است و انسان می‌فهمد که این دو حادثه یک خال دارد و باید این خال پر شود، یا دست‌کم در منابع شیعی فقط اجمال آن را داریم نه تفصیل آن را، یا اصلاً بحث نیست و یا اگر بحث هست اجمالش هست و ما تفصیل آن را نیازمند هستیم و از این رو، ناچار هستیم تفصیلش را از منابع دیگران بگیریم.

نگارنده: با توجه به تجربه حضرت عالی، اگر بخواهید «درصد» مشخص کنید، بفرمایید نقلیات اختصاصی شیعه در تاریخ صدر اسلام چند درصد می‌باشد و چند درصد نیازمند به منابع غیر شیعی است؟

\* استاد: اگر بخواهیم درصد مشخص کنیم باید ببینیم که زمینه‌های آن فرق می‌کند؛ یعنی بعضی جاها فقط محتاج هستیم تفصیلش را از دیگران بگیریم؛ یعنی اشارات اجمالی آن در اخبار ائمه اطهار، در ضمن یک خبر آمده است، اما در حد اشاره است و خود این اشاره می‌خکوب اصل مطلب است؛ یعنی مسیر به صحت اصل مطلب است آن وقت نوبت می‌رسد به این که به سایر منابع مسلمانان نگاه کنیم که آیا چیزی که منافاتی داشته باشد، یا قراین بر خلافی باشد وجود دارد یا نه، اگر چیزی از این قبیل در کار نباشد، مانعی نیست که آن تفصیل را در کنار این اجمال بیاوریم که در واقع، این اجمال اصل مطلب را ثابت کرده است. چنان‌که این روش را مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان خیلی از جاها به کار برده؛ یعنی وقتی که اصل اشاره در بعضی از اخبار معتبره در تفسیر بعضی از آیات آمده است ایشان رفته سراغ سایر دلایل ثبت شده و تفصیلش را اغلب از جاهای دیگر به دست آورده. در تاریخ هم همین طور است، اما درصد آن در اجمال و تفصیلش؛ شاید تا حدود ۳۰ درصد بتوانیم قایل بشویم، در اصل، حلقات مفقوده خیلی کمتر از این است؛ یعنی کمتر از ۳۰ درصد است، شاید حدود ۱۰ درصد حلقات مفقوده باشد که اصل مطلب هم در اخبار ما در حد اشاره اجمالی هم نیامده است.